

و بهلوانان و عیاران همگی بد خدمت زادخان مشرف گردیده، هر یک را به هدیه و تحف و یادبودی خوشحال گردانید. اما امیراصلان خان را مرت تمام از آمدن زادخان رخ داده بود. نظم

غلیمت شمر صحبت دوستان که گل پنج روزی است در بوستان گریزان همی باش ای نیکنام ز یاران بیمهر شیرین کلام القصه، یارخوب و چاکر خوب و مشفق خوب بهتر از برادر و فرزند ناخلف است.

۱۰۱

ذکر مفتوح نمودن قلعه قندهار به عنایت پروردگار به دست نادر گردون وقار

روزانه دیگر که این آفتاب جهانتاب از فروغ تیغ کشورگیر دیده متحصنان قلعه مستدیر را خیره ساخت، و شعله برق شمشیر جمشید خورشید، لواصع تسخیر بر ساحت حصار فیروزه گون گردون انداخت، فرمان واجب الانعان چنان نفاذ یافت که: امرای انجم سپاه از قبیل امیراصلان خان و اماموردی خان برادران مادری آن حضرت، و خانجان و مصطفی خان و محمدعلی خان افشار، و مولای خان جارچی باشی، و جلیل بیگ چنداول باشی، و علیرضا بیگ نسقچی باشی قزوینی ولد ابوالحسن خان، و خانعلی خان کوكلان، و غنی خان و موسی خان ابدالی، و قاسم خان و محمدحسین خان قاجار، و فتحعلی خان سیستانی، و اسماعیل خان فراهی، و جمشید سلطان هزاره، و غیره مین باشیان و پانصد باشیان وارد حضور فیضی گنجور صاحبقرانی گردیدند.

مقرر فرمود که: حال مدت ده ماه هلالی می شود، که دور و دایره قلعه قندهار را مرکزوار احاطه نموده، لوازم جد و جهد خود را روز بروز در تزیاید و تضاعف می رسانند. اما امری که خاطر خواه اولیای دولت قاهره باشد، متمشی نمی گردد. و حال اراده ما چنان قرار یافته، که جمعی از نامداران ظفر توأمان که گوی سبقت ریوده باشند، بطلب [شده] و قدمردی علم نموده، یورش به قلعه برده، جبراً و قهراً تسخیر نمایند، و هر یک از آن جماعت در مجادله و محاربه قدم در عقب گذارند، نسقچیان غلیظ و شدید تعیین می نمایم، که سر آن را از قلعه بدن جدا نموده، و عبرت عالمیان گردانند.

چون سرکردگان و سرخیلان و مین باشیان از مضمون سخن مودت مشحون صاحبقرانی مطلع گردیدند، همگی انگشت قبول بر دیده نهاده، معاودت به خیمه های خود نمودند. و نامداران و دلاوران را احضار نموده، به نحوی که امر قضا جریان صادر

گرددیده بود، گوشزد خاص و عام نمودند، و از هرسته که به قدر یک هزار نفر بودند، بیست یا سی و یا ده نفر دوطلب گشته، مصمم قتال و جدال گردیدند. و بعد از خاطر جمعی سرکردگان آن نامداران وارد حضور فیض گنجور همایون گشتند.

وصاحبقران دوران مجدداً به لفظ کهربار خود فرمود که: «هریک از شما که اراده تسخیر این قلعه را پیشنهاد خاطر خود ساخته، و وارد حضور گردیده‌اید، دانسته و آگاه باشید که هرگاه قلعه مذکوره را مفتوح نمودید هر نفر شما را مبلغ یک هزار نادری که عبارت از پنجاه [تومان] است به شما تسلیم [خواهد شد] و اموال و غنائم که از قلعه تصرف نمایید، از آن شما خواهد بود. و هرگاه روی از معرکه برگردانید، به خدای لایزال قسم، که نسقجیان تعیین نموده‌ام که سر شمارا از قلعه بدن جدا ساخته، و جسد شما را طعمهٔ دَناب و کلاب می‌گردانم. و حال مراجعت به خیمه‌های خود نموده، امروز و امشب معقول متوزت کرده، فردا وارد حضور گردند، که بدانچه رای صواب نمای همایون اقتضا نماید، از آن قرار مرعی و مرتب خواهیم گردانید».

نامداران و دلاوران در آن روز مراجعت، و اکثر از کم حوصلگان بیماریه و بی‌جگران پرفسانه از گفتار خود نادم و پشیمان گشته، و دیگران کفن در گردن خود نموده، به قدر سه هزار نفر، همگی یکدل و یکجهت گشته، وارد حضور ساطع‌النور اقدس گشتند.

چون امیر کشور گیر قول و فعل آن طایفه را بر خود ظاهر گردانید، که در امری که رجوع فرموده تخلف نخواهند ورزید، همگی آن نامداران ظفر همعنان را نوازشات بسیار و دل‌آسایی پیشمار داده، مقرر فرمود که در آن شب در کنارهٔ اردوی کیوان‌پوی توقف نمودند.

و از جماعت بختیاری، ملاآدینه نام مستوفی که نویسندهٔ جماعت مذکوره بود، آن نیز با جمعی از طایفهٔ بختیاری دوطلب گشته، و استدعای آن امر خطیر نمود. امیر گیتی‌ستان، از تمهد ملاآدینه تعجب زیاد نموده، فرمود که: تو مرد ملایی نویسنده می‌باشی، چنین امر خطیر پیشنهاد خاطر نمودن، سروجان در معرض تلف [نهادن] است، و تو را به جنگ و جدال کاری نباشد!

ملاآدینهٔ مزبور گفت: فدایت شوم، کار جهانیان به‌علا و نویسنده برپاست، انشاءالله تعالی دلاوری مرا ملاحظه خواهی فرمود. چون صاحبقران دوران [آن] مرد مرده را مصمم قتال و جدال دید، به رخصت آن نیز فرمان داد.

و در آن شب بقدر یکصد عدد نردبان و ده هزار نفر بیلدار و کلنگدار نیز تسلیم آن نامداران نمود، که در حین پورش آن قلعه آلت مطلقه نداشته باشند و خود با چند نفر دیگر از غلامان اخلاص توأمان پا در رکاب سعادت انتساب نهاده، و غازیان مذکوره را برداشته به دامنهٔ کوه قیطول آورد. و چون آن جبال به جهت پستی و بلندی

کمینگاه و بسوگام داشت، غازیان مذکورہ را در نشیب و فراز آن جبال جای دادہ، سفارشات نمود کہ تا امر جہانگشا صادر نگردد، قدم در جبال نگذاشتہ، و یورش بہ قلعہ نخواستند برد. و خود معاودت بہ اردوی کیوان پوی نمود.

اما نامداران ظفر ہمعنان در آن شب در آن مکان توقف [نمودند]، و در طلوع آفتاب لالہ گون بہ این سپہر بوقلمون، محصورین قلعہ علامات آن طایفہ را ملاحظہ کردند، [و] از اطراف جدار و بروج بہ انداختن تفنگ و بادلیج و ضربزن مشغول گشتہ، از ہیئت دخان چہرہ آسمان تیرہ و تار گردید. و نامداران دوطلب بہ خیال اینکہ دستہ دیگری یورش بہ قلعہ بردہ، آنها نیز از زیر سنگ و مفاک بیرون آمدہ، و بہ انداختن تیر تفنگ و دویدن بہ صوب قلعہ، چون از دہا و پلنگ عازم گردیدند. اما چند نفری از نامداران و دلاوران بہ ضرب تیر تفنگ از پای در آمدہ، بہ قتل رسیدند.

واز آن جانب چون امیر کشورستان در طلیعہ آفتاب آن سوانج و غلغلہ را ملاحظہ فرمود، سراسیمہ از خیمہ بہ خارج اردو آمدہ، ملاحظہ آن مجادلہ را نمود. در دم چند نفر از غلامان را روانہ ساخت، کہ رفتہ غازیان را قدغن نمایند کہ مجادلہ را موقوف نمودہ، بہ مکان اصلی خود معاودت نمایند. غازیان بہرام صولت نظر بہ فرمان قضا جریان بہ مکان خود بازگشت نمودند، و سستیانہ روز در آن محل توقف، و بہ جهت عدم آذوقہ ہمگی را صلب شعور گردیدہ، جرأت معاودت نداشتند. بندگان صاحبقران بہ رخصت آن طایفہ فرمان داد.

چون شب جمعہ گردید، در نیمہ شب غازیان دوطلب را مقرر فرمود، کہ از اصل سنگر بہ خارج اردوی معلی نہضت نمودند. و صاحبقران دوران بعد از فرستادن نامداران، فرزند ارجمند خود نصراللہ میرزا را نایب مناب خود گردانید، کہ در محل طلوع آفتاب جہاتاب در دیوانخانہ خود نشستہ، بہ نہج ہر روزہ بہ امر فرمایشات و خدعات مقررہ قیام خواہی نمود. و اماموردی خان قرقلو را مقرر فرمود کہ در عمارات ہمایون نشستہ، بہ آداب ہر روزہ مستوفیان عظام و لشکر نویسان کرام و حاجبان فلک احترام آمد و رفت نمایند، کہ عساکر افاغنہ و تایمنی و ہزارہ و بلوچ مطلع از نبودن صاحبقران دوران نگرددند.

چون خاطر جمعی کامل حاصل نمود، در آن شب دیوچہر قیرگون فام از اصل سنگر بہ خارج عبور کردہ، در فکر و خیال گرفتن قلمہ نارالقرار قندہار، بہ امید الطاف پروردگار، در محل چہل زینہ کہ مضرب ظفر خیام غازیان رستم توأمان [بود] توقف [نمود].

و در آن شب چنان قرارداد کہ: مینباشیان بانصدباشیان را، و بانصدباشیان یوزباشیان را، و یوزباشیان پنجہا باشیان را، و پنجہا باشیان دہباشیان را، و دہباشیان غازیان را دستہ بہ دستہ خبر نمودند. کہ از میان حصار معیراق و اسباب جنگ بہ خارج

[حرکت نمایند]. [و آن عده را که تعیین] نموده بودند، چهار دسته نموده، به چهار اطراف قلعه قندهار قسمت فرمود. و چنان قرارداد که در محلی که صدای توپ قلعه کوب، که در حوالی برج چهل زینه است، به‌سماع شما رسید، از اطراف نقره‌های زرین و سیمین را بانقره‌خانه به‌نوازش درآورده، بدون تکاهل و تمافل و توقف نردبانها را بردوش کشیده، و یورش به قلعه انداخته، خود را به‌بروج و باروی قلعه گرفته، آواز مردانگی و دلاوری خود را ظاهر و پیدا خواهید گردانید.

و عیاذ بالله [اگر از] احدی از نامداران کوتاهی و سهل‌انگاری در روز نبرد ظاهر گردد، مقرر خواهد فرمود که جلادان غضب‌آلود به‌ترب خنجر آبدار سر آن طایفه را از قلعه بدن جدا ساخته، عبرت‌للسایرین گردانند، و از هر يك آثار دلاوری و سربازی و جان‌نثاری ظاهر گردد، سر او را و اولاد او را به‌تربیت از چرخ دوار گذرانیده، فرمانفرمای مملکت خواهد گردانید.

القصة در آن شب به‌قدر هشتاد هزار نفر از نامداران و دلاوران قزلباش را در دور و دایره قلعه قندهار جایجا گذاشته، و مستعد حرب گردانید. و موازی سه هزار نفر غازیان دوطلب را مقرر فرمود که در آن شب از بالای برج چهل‌زینه متوجه مقابل برج مشهور دده گردیده، و در زیر سنگهای قوی بنیاد و مفاکهای دیر نهاد آن جبال مخفی گردیدند، و امر امیر یا تدبیر چنان قرار یافت، که در محلی که آفتاب زرین [بال] بدین چرخ چارمین راست ایستاد، مقرر خواهیم فرمود که دو نفر از غلامان گرجی بر فراز برج چهل‌زینه رفته، دو قبضه دورانداز را آتش بدهند، به‌مجرد استماع تیر تفنگ، باید جمیع نامداران و دلاوران چون شیرو پلنگ از کمینگاه بیرون آمده، و نردبانها را بردوش گرفته، به‌هیأت اجتماعی یورش به قلعه آورده، به نیروی اقبال ابدنآل به‌تصرف اولیای دولت دیربنياد درآورند.

و بعد از فرستادن عساکر منصوره، به‌قدر چهار هزار نفر بیلدار و چهار هزار نفر کلنگدار [را] نیز مقرر فرمود، که در جنب چهل‌زینه مخفی بوده باشند، که در محلی که نامداران بر فراز برج دده درآمدند، آنها نیز از اطراف یورش به‌دیوار دور قلعه آورده، به‌ویران و خراب نمودن اشتغال ورزند. و آن طایفه را نیز در مکان مقرره جای داد.

و در آن شب ظلمانی تا طلوع آفتاب نورانی، با معدودی چند از غلامان در دور و دایره قلعه قندهار پرگاروار در گردش بود. جمیع سرداران و سرکردگان و مین‌باشیان را جایجا قرارداد، معاودت به‌برج چهل زینه نمود. و به‌قول آیه «فانا عزمت فنوکل علی‌الله» توکل به‌عنایت ملك ملك بخش نمود، و منتظر فتح [بود].

و مسئلت فرماندهی از درگاه بی‌منت می‌کرد، از آنجا که شرف صدور از درگاه رب غفور پذیرد، و فرمان موفور السرور «ما یفتح الله للناس من رحمة فلا مضک لها» از آنجا سمت ظهور گیرد، فرق فرقدان سای کشورگشایی را به‌اقر پر زبور «انسا جصلناک خلیفة فی الارض» سرفراز، و قامت قابلیت عالم آرای را به‌مخلت «اتیه الله الملك» مزین سازد، هر آینه همسازان الوان ربوبیت ابواب انحلال مشکلات حالات را بر روی

روزگارش برگشایند، لاجرم او را صعود بر درجات مقاصد علیه علی احسن الحال میسر شود، و وصول به مقامات مطالب اعلی مقرر گردد، «و ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم».

سریر آرای ملك پادشاهی مدد یابد چو از فضل الهی مرادش شود در دهر حاصل بدو آسان شود هر کار مشکل و از اشباه این نصیب و نظایر این ترتیب، حال مقرون به اقبال پادشاه ستوده خصال است، که در آن روز فرح اندوز حسین شاه افغان با سایرین چنان قرارداد، که عموماً سکنه آن دیار در مسجد جامع سرجمع گردیده، بعد از نماز جمعه به دعا و ثنا بدرگاہ خالق ارض و سما ملتجی گردیده، و نوید فتح و ظفر از درگاه خیر البشر منتلت نمایند. که شاید از محصورى گرداب طوفانی غم خاطر کشتی شکستگان وادی پر انقلاب خرم گردد، و چهاریار با صفا یا خیل انبیا کمک و اعانت لازم به عمل میاورند.

و این خیال بی‌مال را خاطر خواه خود گردانیده، به احضار سکنه آن دیار فرمان داد، جمع کثیری که در بروج و جدار دارالقرار به امر محافظت و محارست اشتغال داشتند، از آن طایفه نیز جمعی وارد مسجد جامع گردیده، به نوحه‌وزاری اشتغال ورزیدند. و برخی در بروج و باروی قلعه، نکبت روزگار دامنگیر و اجل معلق گلوگیر کشته، به خواب و تنمکر و خیالات باطله افتاده مدهوش در برج جدار قلعه افتادند.

و از آن جانب، امیر صاحبقران دسته به دسته غازیان و نامداران را در قلب و کمین جای داده، منتظر محل فرصت بود. تا اینکه سلطان فیروز جنگ نیر مهرنیر، به عزیمت تسخیر قلعه سپهر اثیر، تیغ زراندود شعاع، از نیام انتقام خون آشام آخته، و به لمعان آن تیغ، حارسان انجم را به طرفه‌المعنی نابود و مفقود گردانید. امیر کشورستان چندان توقف نمود، که آفتاب جهانتاب در قلب فلک راست ایستاد. محصورین هریک به شغل و راحت خود رفته، به نماز و عبادت، که مذکور گردید، در مسجد جامع جمع گردیدند. از این جانب، در محل موعود حسب القرمان بندگان سپهر همعنان دونفر از غلامان بر فراز برج چهل زینه رفته، و دو قبضه دورانداز موعود را آتش دادند، که ناگاه پلنگان قلعه شجاعت و نهنگان لجه بسالت، به اظفار سر پنجه دلاوری و به قلاب ساعد مردانگی، از نشیب و کمینگاه و فراز و خوابگاه بیکدفعه بیرون آمده، نردبانها و کسدها درست گرفته، به هیئت اجتماعی روی به برج دده آوردند.

اول کسی که نردبان را بدان برج نصب نمود، و قدم مردانگی بدان نهاد ملا آدینه مستوفی بختیاری بود، که چون شیر خشم آلود، به یک دست تیغ برهنه، و به یک دست دیگر سیر فراخ دامن بر سر کشیده، چون شاهین گرسنه خود را بر بالای بروج گرفت. و از آن جانب محصورین و مستحفظین قلاع، به انداختن تیر تفنگ و ناوک ضرر بزنی و ریختن قاروره و خاکستر و شترگردن و خار و خسک اشتغال ورزیدند، که متعاقب آن نامدار جمعی دیگر از بهادران افشار و قاجار و چشگرک و هر وی نردبانها را در جدار آن حصار گذاشته، شنقاروار و شاهین کردار به بالا صعود نمودند. پای ثبات محافظان قلعه را مترنزل ساخته، به آتش هرتفنگی سرهنگی برخاک هلاک نشانیدند، و به افکندن هر ضربه زنی روزنی

در حصار ظاهر ساختند، که از اطراف غازیان و نامداران دو طلب هجوم آورده. خود را بر بروج و دیوار آن حصار رسانیدند.

چون حضرت صاحبقران به نظاره نامداران اشتغال داشت، آن جلالت و دلاوری را که ملاحظه نمود، دردم یاریک توپچی‌باشی را مقرر فرمود، که آن دو عراده توپ قلعہ کوب را به بروج قیطول آتش دادند. چون صدای رعد کین قیامت آشوب آن ظاهر گردید، بیکدفعه از دور و دایره قلعہ قندهار موازی هشتاد هزار نفر نامدار ظفر آثار به هیأت اجتماعی حمله و یورش بدان قلعہ آورده، چون باد از موج خیز خندق بمساحل خاکریز رسیدند، و بسان دعای مستجاب به کمند توفیق بر فراز آن حصار راه بالا گرفتند. در آن وقت از سحاب هیجای مخالفان، تیر و سنگ چون رعد و باران و تگرگ متقاطر گشته، به هر تیری شیری و به هر سنگی نهنگی بردامن خاکریز افتاده، و به درجه شهادت فایز می‌گردیدند.

اما از آن جانب، چون ملا آدینه قدم در برج دعه گذاشت، مستحفظین برج گلوله خمپاره را آتش داده، به جانب آن نامدار افکندند. ملا آدینه گلوله را به چابکی گرفته، به همان خانه برج افکند که بیکدفعه آن گلوله ترکیده، و آن خانه را باموازی بیست نفر که در آن برج بودند، بر طرف گردانید. و ملا آدینه جستن نموده، خود را بر فراز برج گرفته، و چند نفر افغان [را] که در روی جدار آن حصار بودند، به ضرب شمشیر آیدار دو نیم نمود. و متعاقب غازیان دو طلب بالا آمده، و از برجهای دیگر جماعت افغان هجوم آورده، بازار حرب التهاب یافت. اما دلاوران دیگر به یمن اقبال پادشاه دین پرور، پای بر فراز قتیلان گذاشته، به دست بازی کمند دست در شرفات حصار زدند، و در طرفه‌المنی به قدر یک میدان راه از آن قلعہ را به خاک برابر کرده، بایر نمودند. و از اطراف دلاوران قزلباش داخل آن حصار گردیده، به قتل آن طایفه بی‌عاقبت اشتغال ورزیدند.

چون حسین‌شاه افغان، صدای غلغله و آشوب و سرنج و نای زرین و سیمین قزلباش را ملاحظه نمود دردم به قدر بیست هزار نفر به سرداری دوست محمدخان پنی‌عم خود و سیدالخان روانه سر راه غازیان جلالت نشان [نمود. و] امر فرمود که فی‌مابین آن دو گروه قیامت شکوه در بالای بروج و باروی آن حصار مجادله در نهایت صعوبت دست داد که بهرام خون‌آشام در فلک نیلگون قام زبان تحسین و آفرین بدان دو سپاه کینه‌خواه گشود و چون صدای شورش و سوزن افغان گوشزد حضرت صاحبقران گردید مجدداً فرمان اثیر لهب بدان قرار گرفت که نامداران مردافکن و دلیران صفشکن هجوم نموده در دفع طاغیان کوشند. لمؤلفه

شهنشاه فرمود گز چارسوی	به آهنگ آن قلعہ کردند روی
فدایی و شان، پر دلان سپاه	دویدند بر باره از پیشگاه
به فرق دلیران دشمن شکار	گلوله فرو ریخت همی زان حصار
گرفتند گردنکشان رده	چو خورشید تابنده برج دعه
صدا بر خم چرخ مینا رسید	ز بیدادشان شیر گردون رمید
درفش شهنشاه ایران سپاه	به آن باره بردند از پیشگاه

همی ریختند همچو برگ از درخت
 به شکل پلنگ از کمرهای کوه
 به نعره همه کوه کردند پست
 بر آمد ز باره فرورفت کوه
 زمین و فلک هر دو گشتند تنگ
 چو برقی که باران او سوختی
 سر شیر گردون کشیده به بند
 چو فرهاد از تیشه می کند کوه
 گرفتند آن قلعه را بیدرنگ
 سری پر ز کینه دلی پر ز قهر
 به تاراج آن قلعه فرسود لب
 به تاراج و غارت گشادند دست
 بود مقصد ترک تاراج و بس
 که دوران در آن تخم غارت نکشت
 چو جوشن همه بوریاها به دوش
 بگشتند چندانکه کشتن توان
 شتم کاخ و ایوانش زیر و زیر
 پراکنده گشتند چون خاک دست
 به لطف خداوند پروردگار
 کلید در فتح را آن گشود
 شده بختیاری همه شادمان

القصه، بعد از ترول سپاه قیامت دستگاه، و وصول جنود نامعدود کینه خواه، تزلزل در ارکان آن کوه و خوف به پیرامن جان آن گروه راه یافته، قرار وثبات از مخالفان و کوتوالان ملوب گشته، بناچار حرکت از فوجی [از] ایشان به ظهور آمده، به انداختن سنگ و تیر رعد [آهنک] در محافظت می کوشیدند.

غازیان بامدار و دلیران کارزار آغاز جدال و قتال نموده، به هر نی سهام خارا گذار دمار از روزگار اهل حصار و دوست محمدخان و سیدالخان به در آوردند. سکنه آن دیار با نیم جامی خود را به قیطول^۱ ارگ کشیده در ادبار بر روی خود بر آورده محصور گشتند، و جمع کثیری از اهل حصار بر زخم تیر دیده دوز غازیان ظفر پیشه، رخت به بیس المهاد کشیدند.

واز اهتر از این حرکت، نسیم فیروزی از مهب «بِنصرك الله نصرأ عزیزا» بر پرچم علم خسرو جهانگیر وزیده، به اقبال بی زوال پادشاه قلعه قندهار به تصرف درآمد. و امیر گیتیستان غنیمت آنها را بر جماعت دوطلب بخشیده، مزاحمت به احوال احدی نرسانید.

وبعد از تسخیر آن قلعه حسبالفرمان قضا جریان، بهاحضار طایفه دوطلبفرمان داد. در ورود آن جماعت، اموال و غنایم بسیار و خزاین بیشمار که ازاهل آن حصار اخذ نموده بودند، در حضور صاحبقران حاضر بود. بههریک از آن نامداران از اقمشه و نقد علیحده انعام میفرمود، که در آن محل کیسه‌ای زر که بسیار بزرگ و بهوزن سنگین بود، و سر آن را سدود نموده بودند، بهانعام ملاآدینه بختیاری شفقت فرمود.

آن مرد هنرپیشه سجدات صاحبقرانی را بعمل آورده، کیسه را بردوش خود کشیده، بهمکان خود نقل نمود. چون سرکیسه را گشود، همگی آن زرسرخ بود، وبعده دو هزار اشرفی دوشمال ونبی سکه شاهجهان بود. ملاآدینه را ازگشودن و دیدن آن زر سرخ حیرت دست داده، مجدداً بهحضور اقدس آمده، چگونگی آن وجهرا بهپایه سریر عرش نظیر عرض کرد. بندگان صاحبقران فرمود که: هرگاه آن کیسه تمام جواهر قیمتی است، ما بتو ارزانی داشته‌ایم، و مضاعف آن کیسه‌ای دیگر زر سفید که پنجاه تومان بود، عطا فرمود. وهریک از نامداران و دلاوران را بهنوازشات شاهانه مفتخر و سرافراز گردانید.

و از آن جانب حسین‌شاه با خوانین و سرکردگان حیل و خدعه پیشنهاد خاطر خود گردانیده، چنان قرار دادند که از راه مصالحه درآمد، نادر دوران را خاطر جمع ساخته در نیمه‌شب راه فرار پیش گرفته یسمت هندوستان بدر روند. انتهاز فرصت می‌جست. نظم

عزیمت کرد	روزی	عسکرتی	که	بهر	خود	کند	تحصیل	قوتی
بهجایی دید	شهبازی	نشسته	ز قید	نست	شاهان	باز	رسته	
به گرد او	تنیدن	کرد	آغاز	که	تا	بندد	پروباشی	ز پرواز
زمانی کار	در پیکار	او	کرد	لعاب	خود	همه	در کار	او کرد
چو آن شهباز	کرد از وی	کناره	نماندش	غیر	تار	چند	پاره	

موافق این ایات بهخیال محال، و آیین مکرو فریب بنیاد، با اعیان متعلقان و متابان انتهاز فرصت می‌نمود، که اکثر از سرکردگان افغان مطلع گشته، در مقام خشونت درآمد، گفتند: خیالی است باطل، و امری است مبطل که پیشنهاد خاطر خود کرده، و اراده نموده‌ای که عموم ذکور وانات را بهقتل داده، و جان خودرا بهساحل نجات برسانی. اولی واسب آن است که ازراه مصالحه درآمد، و سرقدم ساخته، بهحضور فیض گنجور صاحبقرانی مشرف گردی. که شاید بهلطف عمیم و شفقات کریم تقصیرات تورا و مارا بهعفو مقرون گردانیده، روسیاه دنیا و عقبی نگردیم. و هرگاه خیال فاسدی بهخاطر خود راه‌بدهی، البته تورا و متابانت را گرفته، بهخواری تمام بدرگاه فلک احترام خواهیم برد.

حسین‌شاه چاره‌ای بهجز مصالحه و انقیاد نیافته، خواهر خود بی‌بی زینب [را فرستاد] که معروف و مشهور آن نواحی بود، و بندگان گیتی‌ستان نیز در دارالسلطنه

اسفهان بدان ملاقات حاصل کرده، روانه قندهار نموده بود، و در تالی نیر به جهت خواستگاری آن محمد مؤمن بیک قوللر آقاسی را از نواحی همدان، که سابق بر این در مجلد اول ذکر شده، روانه گردانیده مایوس مراجعت به اردوی کیوان پوی نموده بود، یا چند نفر دیگر از رؤسا با پیشکش و ارعنان بسیار از قیطوله زمرد شاهی وارد درگاه خلافت دستگامی گردیده، امان طلب نمود.

حضرت صاحبقرانی ملتصی او را مبذول داشته، از سر جرایم حسین شاه و سایر عوام الناس افغان در گذشت. چنانکه ملا محمد علی فردوسی ثانی، که معاصر حضرت صاحبقرانی بود، در وصف او گفته، نظم

به وقت کرم ابر گوهر تار . به روز غضب قهر پروردگار

القصه، بی بی زینب با شفقت بسیار معاودت به ترقه برادر خود نمود. و حسین شاه، یا سرداران و سرخیلان و ریش سفیدان و متعلقان خود شمشیرها در گردن انداخته، وارد درگاه جهانگشا گردیدند. و بندگان صاحبقران در جنب اردوی خود خیام بسیار بر سر پای نموده، و در آنجا مقرر فرمود که ترول کردند. و روز دیگر آنچه خزاین و دفاین، که در قیطوله آشکار و نهان داشت، همگی را به تصرف اولیای دولت قاهره در آورد. و عموم سکنه و سرخیلان آن طایفه را به تصدق فرق فرقدان سای گردانیده، مرخص فرمود. و غنی خان ابدالی را به حکومت آن دیار مفتخر و سرافراز گردانید.

و سیدالخان قلیچهای را مقرر فرمود که چون در نواحی زرقان فارس بدان عهد کرده بودیم، که هر گاه مخالفت ورزد و به دست غازیان ظفر همعنان گرفتار گردد، چشمان او را از حدقه بیرون آوریم، حال محلی است که به عهد خود وفا نماید سیدالخان خاموش گردیده، در دم جلادان قیامت نشان به ضرب خنجر الماس قام هر دو چشم جهان بینش را به در آوردند.^۷

و حسین شاه افغان را با متعلقان آن به اتفاق دوست محمدخان و باقی طایفه قلیچهای مع ذکور و انات روانه خوار ری و شهریاره نمود، که رفته سکنی نمایند. و برخی از راویان ذکر می نمایند که حسین شاه را در همان اردو مقرر فرمود که مخفی به قتل آوردند. محرف این اوراق در آن اوان در ارض فیض بنیان بود، که چاپاران از نواحی سمنان وارد و تقرر نمودند که حسین شاه را بعد از اینکه بسمنانه آوردند، بعد از مدت شش ماه چاپاران وارد، و حسب التقرمان مقرر گردیده بود که در میان طعام زهر در کار او کرده، به سوی آخرت شتافت.

۵- نسخه: قیطوله.

۶- جهانگشا، ص ۳۰۱.

۷- در حاشیه صفحه (ظاهرآ از جهانگشا ص ۲۹۱) بعداً به خط دیگری اضافه شده که پیش از فتح قندهار، اماموردی بیک قرقلو بعد از فتح قلعه قلات سیدال را به حضور نادر فرستاد، و او را به فرمان نادر کور کردند.

۸- جهانگشا، ص ۳۰۲: روانه مازندران نمودند. نسخه: خار و ری شهریار.

۹- به روایت آروتین ظنهوری: حسین را در بیرون سبزوار کشتند.

القصه، بعد از فرستادن حسین شاه، غنی خان را بر سریر حکومت و فرمانروایی دارالقرار قندهار برقرار گردانید، و موسی خان دانکی را به اشیک آفاسیگری ملقب نمود، که در نزد غنی خان خدمت نماید. و این مقصود بر طبع موسی خان گران آمد، و از آن منصب آبا کرده ترمز ورزید. بندگان سپهر مکان آن را به حضور خواسته گفت: باعث ترمز تو از چه راه است؟ عرض نمود که من به غیر از تو به دیگری خدمت نخواهم کرد. صاحبقران دوران را از این سخن بر طبع گران آمده، به قتل آن مرد مردانه فرمان داد. و دوستان محمدخان پسر عم حسین شاه را نیز در آن روز با چند نفر دیگر از سرکردگان قلیچه ای به قتل آورد.

الحق موسی خان دانکی مردی بود قرینه رستم و اسفندیار، و خدمات شایسته بسیار در آن حدود از آن به وقوع انجامیده بود. و چون اجل او چنین مقدر گردیده بود، بنا بر امورات روزگار، و برقراری غنی خان در دیار قندهار، آن نامدار فلک اقتدار به قتل رسید.

۱۰۲

نغمه پردازی عندلیب کلک خوش صریر در صفت رایت افراشتن به جهت تسخیر مملکت هندوستان پادشاه اقلیم گیر به عون عنایت خالق بی نظیر

سپهداران کشور سخنوری و لشکر آرایان اقلیم دانشوری صفوف جنود ظفرورود سخن را در عرصه گاه مدعا به این نمط آرایش داده اند که: چون خاقان صاحبقران [را] از فتح و تسخیر قلاع با ارتفاع قندهار، که در این عهد و زمان انتهای ممالک خراسان و ابتدای اقلیم هندوستان است، چنانکه قبل از این محاصره و مجادله آن مفصلاً نگاشته خامه و قایع نگارشد، فتح الباب دولت میر شده، قلعه ای بدان متانت و درجات که محکم ترین قلاع بقاع خراسان است، به محض یاری آفریننده قلعه افلاک و انجم به دست درآمد، خاطر خاقان منصورشاهی [را] از تفضلات ضروریه جهانبائی و مشاغل عظیمه انتظام بخشی امور مملکت گیری فراخی حاصل شد، عظما و رؤسای طایفه افغانه [را] که راه مطنه خلافی می رفت، از میانه برداشته، صاحب وجودی نگناشت، همت بر قلعه و قمع اشرار و متمردین افغانه کابل و کوهستانات ولایت غزنین گماشته، افواج قاهره [را] بدان نامر نامزد فرمود.

و نامه مودت ختامه ای در آن باب به والی هندوستان [نوشت] مشروح به آنکه: چون طایفه مذکوره شورش طلب و منشا اختلال این دولت شده، هر گاه از آن صوب فرار و بدان حدود متوجه شوند، طایفه مخدوله را در آن مملکت راه نداده، برانهدام

آن جماعت شما نیز سعی فرمایید. و به مصحوب اقارب ارسال فرمود. و مع هذا که سابق براین هم ایمايي به آن رفته بود، که دوبار دیگر در آن خصوص اعلام فرموده، در هر مرتبه پادشاه و امرا و ارکان آن دولت نظر به صلاح حال خود تغافل ورزیده، جوایی که مقرون به طریق یگانگی بوده باشد، به او نفرستاده بود، و در آن باب دفع الوقت می نمود. و در آن هنگام که طنطنه کوس رعد آهنگ موکب فیروز کوکب در دارالقرار قندهار بلند آوازه گشت، ایلچیان از اطراف وجوانب به پایتخت سریر اعلی به تهنیت و مبارکبادی رسیده، تحف و هدایای لایق به نظر خسرو فریدون فر رسانیدند. پادشاه هندوستان اصلاً فاتح ابواب دوستی نشده، رخصت ایلچی را موقوف داشت. و وقوع این معنی پسندیده طبع اشرف نیامده، رای خورشید ضیا به رفتن دارالسلطنه لاهور و پشاور و شاه جهان آباد که سواد اعظم ممالک هندوستان است قرار یافت.

نظر به رویه روزگار، و تسلی قلب خوانین و سرداران ذوی الاقتدار، و معنیوب القلوبی غازیان ظفر آثار، امر جهانگشا به احضار رؤسا و سرخیلان هر طایفه قرار یافت، که به دربار معدلت مدار حاضر گردند.

بعد از ورود بدان آستان فلک سجود، و تقبیل یافتن از آن درگاه عز و جاه، خاقان منصور یورش تسخیر مملکت هندوستان، و تنبیه و تأدیب سرکشان و متمردان آن دیار را در میان نهاده فرمود که: رای همایون بدان قرار یافته، چون مکرر ایلچیان به خدمت سلالة دودمان گورکانی محمد پادشاه هندوستان در خصوص اتحاد و یگانگی و تنبیه و تأدیب فراریان افغان قلمی و اظهار یکجبهتی نموده بودیم، پادشاه مذکور وجودی بر نداشته، بنارا به تغافل و تکاهل [نهاده] و حمل بر اسنهرها نمود. و لله الحمد و المنة که به میامن الطاف و ظل سبحانی جمیع سرکشان و متمردان رومی و فرنگی و و افغانه و بلوچ و هزاره و تایمنی غیره سر به اطاعت و انقیاد جهانگشا در آورده، همگی از راه راستی و درستی خدمت بدین اجاق سپهر رواقی می نمایند. اسکندر ذوالقرنین و امیر تیمور گورکان هیچ یک از نواب همایون ما افضلتر و بهتر نبودند، که جمیع ممالک محروسه را بدحوزه تصرف خود در آورده. و رای گیتی ستان به جهت تسخیر ممالک هندوستان قرار یافته، که عنان همت بدان صوب انعطاف فرموده، جمیع متمردان و سرکشان و بت پرستان را به اطاعت در آورده، معاودت به مملکت ترکستان نماییم.

و هر یک از شما سرداران و سرکردگان و سرخیلان و غازیان [را]، که اراده استراحت در خاطر خود داشته باشید، از رکاب ظفر انتساب مرخص، و روانه اوطان و

- ۱- تادر ابتدا علی مردان خان شاملو، و بعداً محمد علی خان قولرا قاسی ولد اصلان خان، و در محرم ۱۱۵۵ محمدخان ترکمان را بمقارن پهنند فرستاده بود. جهانگشا ص ۳۵۶-۳۵۸.
- ۲- در حاشیه (از جهانگشا ص ۳۵۵-۳۵۶) افزوده شده است: شرح ورود مصطفی پاشا والی موصل ایلچی عثمانی و همراهانش: عبدالله افندی، خلیل افندی، در ۱۲ محرم ۱۱۵۱ به تادر آباد قندهار و بازگشت آنان در اول صفر همان سال.
- ۳- شاه جهان آباد = دهلی.
- ۴- فرنگی = روسی.

مقصد شما می گردانم، که رفته به دعا گوئی دوام دولت روزافزون ما اشتغال ورزیده، فارغبال و مرفه الاحوال باشید. و هر یک که اراده مملکت گیری و سربازی و جان نثاری مارا در کانون سینه خود راه داده باشید، در رکاب نصرت انتساب به خدمات ما اشتغال ورزیده، که از مال دنیایی بی نیاز و در میان همسر و اقربان سرافراز و ممتاز می گردانم، چون از مضمون مودت متحون صاحبقران مطلع گردیدند، جمیع سرداران و سرخیلان و نامداران سپاه عجز وانکسار بر تراب آستان معدلت مدار خاقانی گذاشته، عرض نمودند که: تاجان در بدن و رمق در تن داشته باشیم، به خدمات شاهراه دین و دولت دوران عدت اشتغال خواهیم ورزید، و به هر نحو که رای همایون قرار یافته، این غلامان عقیدت فرجام به تمشیت امور و به خدمات و فرمایشات اشتغال ورزیده، لحظه ای کوتاهی به مظهر نخواهد انجامید.

چون بندگان صاحبقران از مضمون اخلاص سرداران و سرخیلان و غازیان مطلع گردید، دست دربانوال در دادن گنج و گوهر و خزاین گشوده، مقرر فرمود که جمیع لشکر را مواجب و انعام دویساله از خزانه عامره تسلیم کرده، غنی و مالدار روزگار گردانیدند. مؤلفه

هر آنکس که گیتی ستانی نمود
 میان جهان کامرایی نمود
 زر و گنج و گوهر به خود خوار کرد
 زمین و زمان را به خود یار کرد
 به شمشیر نتوان جهان را گشود
 به تمهید نتوان که گوهر ربود
 هر آنکس که بخنیده شد در جهان
 گشاید به زر قفل از آسمان
 اگر پادشاهی و گر بینوا
 جو خواهی شوی در جهان کدخدا
 محبت ز مال جهان دور کن
 سر سرکشان را تو در گور کن
 القمه، بعد از تدارک مایحتاج غازیان ظفر توأمان، و خاطر جمعی افغانه دیسار قندهار، حسب فرمان جهانگشا چنان به نفاذ پیوست، که منجمان صاحب وقوف و حکیمان فیلسوف ساعت سعد اختیار کرده، فرایشان کارخانجات شاهی و خدمه درگاه خلاق بناهی، خیمه و سراق نادری را دربار شتران کوه پیکر و استران برق اثر کرده، بر منازلی که به سمت ممالک هندوستان بود، چون خورشید بر سر پای داشتند، و بیوتات و کارخانجات را چاپچا قرار دادند.

و در آن روز سعادت فروز، بندگان گردون وقار یا سپاه ستاره شمار در حرکت آمده، که زمین و زمان از جنبش آن لشکر قیامت نشان چون دریای اخضر و ابر و رعد خاور در تلاطم آمده، و موکب جهانگشا در آن منازل فرح افزا ترول اجلال به چرخ زرین مال رسانیده، بزم ملوکانه و جشن شاهانه ای ترتیب داده مقرر فرمود که ساقیان

۵- در حاشیه علت و مقدمات حمله نادر به هند، و سوابق سفر فرستادگان به هند نقل شده است، ظاهراً از جهانگشا ص ۳۰۶-۳۰۷.

سیمین ساق باده‌های رواق به صد طمطراق به گردش در آورده، مجدداً کنگاش ممالک هندوستان را در میان نهاد، که هر کس در خیالات پاملنی خود سخنی خواه به اصلاح و خواه به افاد داشته باشد، در میان آورده، در عالم متنی مخفی نکند، و آشکارا گرداند.

لمؤلفه

که چون پادشاه سکندر وقار
بر آراست بزمی چو خلد برین
نشستند سر دفتران سپاه
گهر ریز شد شاه گردون وقار
که منت جهان آفریننده را
اگر لطف پاکش نمی‌گشت یار
شیدم چنا پیشه دارای هند
سرافرازخان سعادت نشان
ز فیلان جنگی در آن کارزار
بر آنم که از لشکر بیگران
ز ایران سوی هند لشکر کشیم
بر انگیزم از خاک میدان غبار
بر آرم زجا تیغ الماس گویم
برون آرم از چرخ نیلی خروش
بر آرم همه هندوان را از آب
چو بایم بر آن ملک یکباره دست
صنم خانه شان جمله ویران کنم
بیندازم از تیغ خرطوم قیل
ز زمین بوسه دادند گردنکشان
ظفر از یمین و یسار تو باد
غلامان تو صاحب تاج و تخت
ز تو حکم و فرمانگراری ز ما
پس از مشورت شاه گردون شکوه
بفرمود تا مردم دیو بند
به بالاش زینی ز در خوشاب
بر آمد زجا شاه عالم پناه
روان در رکابش همه دوستان

شد فارغ از قلعه قندهار
ز خیل بزرگان ایران زمین
به پیش شهشاه جم بارگاه
به گردان چنین گفت آن شهریار
که او می‌دهد برتری بنده را
کجا فتح می‌شد مرا قندهار
سپاهی کشیده‌ست تا رود سند
به هر راه خیلی ز گردنکشان
سپه گرد کرده هزاران هزار
زمین و فلک را کنم سرگران
چه لشکر که سد سکندر کشم
ز هندوستانی بر آرم دمار
به روی همتش کنم سرنگون
خم نه فلک را بر آرم به جوش
کنم همچو ماهی به آتش کباب
به آتش بسوزم بت و بت پرست
برایشان دل چرخ گریان کنم
کنم روز هندو سیه تر ز نیل
که ای آفتاب سعادت نشان
همای سعادت شکار تو باد
ایاز تو محمود فیروز بخت
به دولت سرت جانسپاری زما
بر آراست جنگاوران کوه کوه
کشیدند اسبی چو کوه بلند
فروزنده چون چشمه آفتاب
به میمون گلگون بر آمد چو ماه
شدند بهر تسخیر هندوستان

۱۰۳

بیرق افراشتن خسرو ممالکستان به عزم تسخیر ممالک هندوستان
و به تصرف در آوردن دارالملک غزنین

پیوسته فراشان کارخانه ازی و معماران قدرت لم یزلی، طرح اساس دولت و کامرانی و حشمت و سلطنت و شهریاری را به قول آیه «قل اللهم مالک الملك» در کف کفایت نامدار بلند اقتداری و امیر کشورستانی و امی گذارند، و عنان همت و کشورستانی را در هر قرنی از روزگار بر نام نامی و اسم گرامی صاحبقرانی در عرصه عالم بر اولاد بنی آدم ملک و مالک می گردانند، که فرق مبارکش به تاج «انی جاعل فی الارض خلیفه» متجلی است، و قامت با استقامتش به تشریف «وجعلناکم خلافت فی الارض» مشرف و مزین، تا به میامن وجود ایشان ارکان دین و دولت به صفت عدل و نصفت استحکام پذیرد، و بنیان ملک و ملت به قوت ضبط سیاست قرار و آرام گیرد.

در این مدت مدید و عهد بعید، که عرصه ربع مسکون و فضای نجد و هامون، به وجود سلاطین دین پرور و خواقین دادگستر زیب و وزینت یافته، خلعت امتیاز بر قامت سه نفر جست آمده است، که به قوت بازوی دلیری و صولت شجاعت و جهانگیری، مساعی جمیله ایشان در تقویت دین و تمشیت اوامر و تواهی واحکام داد و دیدن، [سرمشق] سلاطین روزگار [و] دیباچه خواقین ذوی اقتدار بوده، و به حسن تدبیر صائب و ضرب شمشیر ثاقب، عرصه آفاق را بالطول والعرض در تحت تصرف و تسخیر در آورده اند:

اول، اسکندر ذوالقرنین که کلام ربانی و تنزیل سبحانی از حال او خبر می دهد

که: «ویسئلونک عن ذی القرنین قل سائلوا علیکم منه ذکرا انما مکنا له فی الارض»

ظهور و خروج او در دور نیر اعظم.

و دیگر، سلطان غازی توران؟ امیر پادشاه نشان خسرو صاحبقران قطب المله و الدنیا

والدین امیر تیمور گورکان، انارالله برهانه و اعلیٰ فرادیس الجنان مکانه. نظم

خداوند روم و خداوند چین خداوند ایران و توران زمین

وسیم، آنکه در این وقت محل طلیعه ظهور و خروج اوست، که نام نامی و اسم

گرامی آن افضلترین سلاطین و شهریاران بر روی زمین است و حکم و فرمانروایی

او جام جهان نمای شاهی و آیینۀ الطاف الهی است و از فضل یزدانی و ظل سبحانی به

نادر دوران و امیر صاحبقران شهرت دارد. نظم

دبده سلطنتش شد بلند غلغله در گور فریدون فکند

۱- نسخه: مجدد.

۲- نسخه: یونان. ممکن است ایران هم باشد.

زبان تیغ یبدریش مفر آیت فتح و ظفر، ولعان سنان فتنه بارش نگاهبان
جهانیان، و حریم درگاه عرش اشتباهش کعبه اصحاب مهمات و قبله ارباب حاجات.
نظم

درگهش قبله حاجات خلاق بودی حضرتش ملجأ ارباب حقایق بودی
هر کجا ذکر سلاطین به فضایل بودی عقل بی منت او بر همه سابق بودی
دولت و اقبال، عیش از جنت‌سرای او یافتی، [و فتح] و ظفر نصرت از طراوت
او گرفتی. در اوایل زمان شجاعت و جهانگیری عنفوان ایام شهادت و دلیری ۲۰۰۰ بای
ایستاده، و بهرام بر در حرماگاه او چون حاجیان شمشیر بر میان و چماق بردوش نهاده
نظم

روا بود همه شاهان آفرینش را که پیش حضرت او دست بر کمر گیرند
بیر دیر چرخ، که منشی فلک تدبیر است، فتحنامه کامرانی و احکام جهانیانی،
بر ورق آسمان از دوات نقره ماه به غالیه شب سیاه، به اسم مبارکش، از آن برده (؟) سلیمان
حشمتی که ساکنان ملا' اعلی و مطیعان عالم بالا، وصف بارگاه کیوان اشتباهش بدین
آیات آترام می‌کنند. نظم

خداوند تاج و خداوند تخت خداوند دانار فیروز بخت
همی تا بد از برج فرماندهی چو ماه دو هفته ز سر فرهی
الذی نزل من شأن سلطانه من عالم الملكوت. گوی هوای ربیع و زمین بستان
لطافت از نسیم اخلاق مبارک او [اخذ] نموده، و عذار گل رنگین و طره طرار سرین،
زیب وزینت از طراوت عنایت بی‌غایت او گرفته، شمایل قد شمشاد و سرود آزاد اعتدال
و اهتراز از استقامت قامت او پذیرفته، و گل سوری و غنچه صنوبری به بوی مجلس او
شکفته

نگین خاتم صاحبقران تحفه ارادت و صورت رحمت یزدانی صاحبقرانی است.

نظم
جهاندار سلطان صاحبقران جوانبخت نازای کشورستان
فرازنده رایت خرویی فروزنده اختر سروری
زمین و زمان چاکر درگهش سپاه فلک خاک پای رهش
چنین شهریاری نداده نشان نه چرخ مدور نه هفت آسمان

القصه، یگانه گوهری است بی‌تا و نامداری است بی‌هتا، که همیشه همت بلند
مرتبه آن نهال برومند زندگانی در چمن امانی در تراید و تواضع، و روز بروز و لحظه
به لحظه فرق افتخار [ش] با فلک دوار همدوش، و با ساغر مرادات هم‌آغوش است.

۳- چندکلمه افتاده.

۴- نسخه: بدین اننا.

۵- نسخه: گوی هوای ربیع و زمین گشتن (۱).

۶- از چند سطر بالاتر، از «زبان تیغ یبدریش...» تا اینجا، نثر مصنوعی است که به شیوه
سخن مولف نمی‌ماند. از جایی گرفته شده، و کثرت خطاهای کاتب هم اسلرا دگرگون کرده است.

چون همت عفا آشیان در پرواز و طیران ممالک بنی‌آدم شعله افروز این چرخ گیتی فروز گردیده بود، در این اوان بهجت توأمان که به عنایت ظل یزدان و بهامداد خیر بواطن ائمه انام جمیع ممالک ایران به‌حوزه تصرف اولیای دولت قاهره درآمد، عنان کشورگشایی و جهانگیری در خاطر خطیر مودت تخمیرچنان قرار یافت، که اسکندر ذوالقرنین و امیر تیمور گورکان که از ابنای روزگار یکی بودند، از عنایات الهی و مرحمت ظل سبحانی قدم در ممالک محروسه عالم گذاشته، ابنای بنی‌آدم را تحت تصرف و اقتدار خود در آوردند، ولله الحمد والمنه که امروز شعله شمشیر آتش افروز ما ضیابخش آفاق و شهره نه رواق گشته، و مالک‌الملک بی‌همتا الذی لایختی علیه لافی الارض و لافی السماء زمام مهام فرق انام و مقالید حل و عقد و قبض و بسط [امور] خاص و عام به‌محض عنایت بی‌غایت در قبضه اختیار و انامل اقتدار ما نهاده، الویة عظمت و کشورستانی ما را به‌درجات «ورفعناه مکاناً علیا» برافراشته، امید من چنان است که به‌قوت بازوی «ان ینصرکم الله فلا غالب لکم» عرصه جهان را در کنف امن و امان و ظلال عدل و احسان درآورم. و شهریاران بزرگ را به‌نیروی اقبال ابدمآل طوق اطاعت و فرماندهی در گردن آنها گذاشته، سکه و خطبه در ممالک محروسه گوشزد شهریاران با تمکین نمایم.

القصة، آن خسرو ممالک‌ستان و شهریار دوران همت برصوبه تسخیر هندوستان معطوف فرموده، و بعد از طی مراحل و قطع منازل وارد قراباغ عن توابعات غزنین گردید.

در این وقت چند جاسوسان از نواحی قلمه ضحاک مازدوش و شهر لقمان و اویماقات هزاره‌جات وارد، و به‌عرض عتبه عرش‌درجه رسانیدند که: چون سابق‌براین حسب‌الفرمان قضا جریان چنان به‌نفاذ پیوسته بود، که غازیان و سرخیلان بلاد مذکوره از روی امیدواری وارد درگاه خلایق پناه کردند، در حین ورود رقم قدر توأم، جماعت مذکوره از راه عناد و سرکشی درآمد، تهر و ورزیدند.

و میرخوشای سلطان هزاره که یکی از اکابر و نامداران جماعت هزاره بود به عرض اقدس رسانید که هرگاه چند نفری زبان فهم با رقم قدر توأم امیر گیتی‌ستانی عازم ترن آن کردند، گاه باشد که از راه یگانگی و اخلاص واردات درآمد و وارد حضور گیتی‌ستانی کردند.

صاحبقران دوران [را] از شنیدن سرکشی و عناد آن طایفه بدنهاده، ملال درطبع همایون ظاهر گردیده، مقرر فرمود که فرشان چابکنست خیام و سراق نادری را در منازل مذکوره برسرپای کرده، و بزم شاهانه‌ای ترتیب داد. اولاً مقرر فرمود که مؤمن خان‌بیگ مروی، که در سلك همیشه کشیکان درگاه جهان‌آرا منتظم بود، هوازی یک‌هزار و پانصد نفر از غازیان تحت خود را برداشته، بسمت لقمان هزاره‌جات روانه گردید.

و بعد از فرستادن آن، فرزند ارشد نامدار و نور حدیقه کامکاری خود نصرالله میرزا را موازی بیست هزار نفر از نامداران شیرشکار داده، و مقرر فرمود که به نواحی کوه اویماقات و قلمه خنک و سایر آن بلاد رفته، سرکشان و متمردان و طاغیان [را] که سراز جاده اطاعت و فرمانبرداری بندگان جهانگشا ناییده عنان مخالفت ورزیده‌اند، در تنبیه و تأدیب آن طایفه کوشیده، به اطاعت و انقیاد درآورده، متعاقب در دارالصوبه کابل ملحق به عساکر منصوره گردند.

و سفارشات بسیار در خصوص استعداد و سپاهیگری و احتیاط به فرزند ارجمند خود نموده، روانه آن نواحی گردانید. و دوسه‌یوم دیگر برجناح حرکت درآمده، با سپاه دریاجوش چون رعد در خروش عازم دارالملک سلطان محمود غزنوی گردیدند.

بعد از ورود بدان حدود، جمعی از سرکردگان و ریش‌سفیدان آن ولایت، هریک با پیشکش بیار و ارمغان بیشمار وارد حضور فیض گنجور صاحبقرانی گردیده، طوق اطاعت و فرماندهی را به گردن خود گرفته، به عز بساط بوسی اقدس مشرف گشته، مورد نوازشات و شفقات از خدای فزون پادشاهی گشته، به خلعت‌های گرانبه و نوازشات ملوکانه سرافراز و مفتخر و مباهنی گردیدند.

چون آوازه محبت و شفقت و داد و عدل و سخاوت صاحبقرانی در آن مملکت گوشرد خاص و عام آن نواحی گردید، برخی از طاغیان و بدکیشان و متمردان که از افعال و کردار خود خوفزده گردیده، در کوه و صحاری متفرق بودند، همگی با تمحض و هدایا، بدرگاه جهان‌آرا مشرف گشته، آرزوی خدمتگزاری رکاب اقدس را خواهش نمودند، در سلك سایر اخلاص‌کیشان منتظم و برقرار گردیدند. یکی از شعرای سلف فرموده، نظم

خسروا قاعدت عدل فزون کن که ز عدل عرصه ملک تو هر روز فزون خواهد شد
فتح و نصرت ز خدا خواه که بی منت خلق مدعی گرهه شیراست، زبون خواهد شد

چون رایات جهانگشا چندیومی در آن حدود توقف فرمود، جمیع سرداران و سرخیلان غزنین به رکاب ظفرانتساب حاضر گردیدند. و خسرو صاحبقران مجدداً هریک از آن جماعت را به منصب‌های اعلی و حکومت بی‌انتها سرافراز گردانیده، به او طمان و ولایت خویش مرخص [فرمود]. و جمعی [را] که آرزوی خدمتگزاری رکاب اقدس را خواهش نمودند، در سلك سایر ملازمان قرارداد، ملازم رکاب گردانید.

چون بالمره خاطر خطیر کشورگیر از آن مملکت جمع گردید، خوانین و سرکردگان آن دیار را وداع نموده، عنان همت کشورگشایی به صوب تسخیر بلخه فاخره کابل معطوف گردانید.

۱۰۴

رایت افراشتن امیر کشورگیر به صوب کابل و محاربه شاهنو از خان و هزیمت یافتن

چون به تأییدات قادر مختار و لطف حضرت پروردگار پادشاه گردون وقار از فتح دارالملک غزنین فارغ گردید، با سپاه دریا جوش و نامداران رعدخروش، که زمین و زمان از صدای سم مرکبان و های هوی دلاوران چون بحر زخار در جوش و خروش، و تزلزل در ارکان فلک الافلاک به قول آیه وافی هدایه «انما زلزلت الارض زلزله الهیه افکنده، و چهره خورشید جهانتاب در گرد و بخان تیره و تار گردیده، زحل از ترس و بیم پناه به برج حمل آورده، و مریخ غضب آلود از اشعه خود و چهار آینه به چهره خود بار کرده، به هزاران طمطراق آن پادشاه گردون رواق عازم کابل گردید.

و در عرض راه، جمعی از طایفه افغانه و کاکری و بنکسری و غیره، که با ایلات واحشامات خود سکنی داشتند، هریک که در قتل و غارت اموال ایشان تاخیری واقع بود، روی امیدواری به درگاه خلافت نشان آوردند، فارغ البال و مرفلا احوال آسوده و غنوده گردیدند، و هریک که در اجل ایشان بیک اجل نامنگیر [بود] و به تقدیرات فلک اثر گرفتار گردیده، قتل و اسیر و طعمه ذئاب و کلاب گردیده، در معرض ناکامی و گمنامی افتادند.

صاحبقران دوران، اطراف و نواحی مذکوره را از لوٹ وجود طاغیان مصفی و مجلی گردانیده، عازم مقصد گردید. و در هنگام ورود به سه منزلی کابل، حسب الامر چنان به نفاذ پیوست که خانملی خان کوکلان و قاسم بیگ قاجار با فوجی از عساکر نصرت مآثر قراول پیش رفته، از ایلات و ساکنان آن دیار چند نفری را گرفته، به حضور اقدس حاضر نمودند.

چون [جماعت] مذکوره به نظر کیمیا اثر صاحبقرانی رسیدند، از استفسار احوالات کابل تشخیص داده، عرض نمودند که: «به قدر سه دوازده هزار نفر از طایفه هندوستانی، حسب فرمان قضا جریان پادشاه هندوستان، به عنوان استحفاظی در بلده فاخره کابل می باشند، و به قدر دوازده هزار نفر از طایفه راجپوت در قلعه ضحاک واردوش، چون محل عبور مخالف و معاندین ایرانی است، همیشه اوقات در آن حدود سکنی داشته، و به محافظت اشتغال دارند. که هرگاه احدی از خارج عبور نماید، در دفع آن کوشیده اهتمام لازم به عمل بیاورند. و صوبه دار کابل شرحی در این خصوص بدستحفاظ قلعه ضحاک قلمی نموده، که به امداد و اعانت آن آمده، ملحق به عساکر کابل گردد.

و دیروز طرف عصر چند نفر از فراریان وارد [شد]، و تقریر می نمودند که

بندگان جهانگشا را فرزندی بوده نصرالله میرزا نام، با فوجی از عساکر محصوره آمده قلعهٔ ضحاک را تسخیر و عساکر راجپوت را قتل و اسیر نموده‌اند. و صوبه‌دار کابل از شنیدن این خبر وحشت‌ناک درتدارک قلعه‌داری و لوازم سپاهگیری اشتغال داشته، در ساختن و ترتیب بروج و جدار قلعهٔ کابل مشغول [شده]، و عرایض بسیار به‌صحابت چاپاران روانه درگاه خواقین سجده‌گاه سلالهٔ دودمان تیموری نموده، و ورود عساکر ظفر نمود صاحبقرانی را مفصلاً و مجدداً عرضه داشت پایهٔ سریر معدلت‌مصیر گردانیده. اما نهایت خوف و رعب در سکنهٔ آن دیار راه یافته، که به‌مجرد [مشاهدت] تلامات نصرت‌آیات صاحبقرانی عموم سکنهٔ آن مرز و بوم وارد حضور مودت مشحون خواهند گردید. چرا که درمحل که طلیعهٔ علامات سپاه صاحبقرانی پرتوافکن بلاد غزین گردیده بود، جمعی از رؤسای آن دیار وارد آن حدود گردیده، و تقریر سلوک و مروت امیرکشورستان را به‌نحوی بیان کرده، گوشزد خاص و عام نمودند که عموم سکنهٔ آن دیار غایبانه کمر اخلاص عبودیت اختصاص را بر میان بسته‌اند، و احتمال کلی دارد که در منزل فردا جمع‌کثیری وارد درگاه خلافت پناه گردند.

خاقان منصور را از تقریر آن چند نفر کمال سرور رخ داده، به‌رخصت ایشان فرمان داد، و مقرر فرمود که هر يك [از] آن طایفه را خلعت داده، به‌صوب مقصد روانه فرمودند.

واز آن جانب دیگر که نیر عالم‌افروز بر فراز حصار نیلگون گردون تیغ‌زرنگار از نیام افق کشید، و سپر زرین بر سپهر سیمین ظاهر گردید، صاحبقران دوران با سپاه فراوان در حرکت آمده، عازم صوب کابل گردید.

اما از آن جانب، صاحب اختیار آن بلده که مسمی به شاهزدهٔ خان بود، چون از ورود سپاه ظفر نمود صاحبقرانی مطلع گردید، به‌خیالات فاسده و اطوار باطله افتاده، چنان قرارداد که با فوجی از عساکر خود به‌خارج قلعه عود نموده، و مجادله و محاربه با عساکر منصوره کرده، شاید فتیح نمایان ظاهر نمایند. ندانستند که شیرشیان به‌مکاید روبا ناتوان از پای در نیاید، و شاهباز قلعهٔ معالی را از قصد صعوهٔ ضعیف نهاد مکره‌روی روی ننماید. نظم

عقاً شکار می‌نشد، دام باز چین کاینجا همیشه باد به‌دست است دام را
و آن مرد نادان، باجمعی از بهادران و نام‌آوران کابلی، از اصل بلده عازم سر راه عساکر منصوره گردید.

و در آن روز، بندگان جهانگشا خانم‌لی خان کولان و قاسم بیگ قاجار را با موازی شش‌هزار نفر از بهادران رستم توأمان همراه نموده، به‌عنوان چرخ‌چگیری سپاه نامزد فرموده بود. چون به‌قدر شش‌میل راه از آن منازل طی نمودند ناگاه علامات سپاه نصرت دستگاه به‌نظر شاهنوازخان حاکم کابل رسید.

۱- در (جهانگشا): ۳۵۹ شرمخان و رحیم‌خان کوتوالان قلعه کابل ذکر شده است. در (تاریخ نادرشاهی محمد شفیع تهرانی، چاپ دکتر شمسانی ص ۱۳۵) آمده: شرمخان شش روز از کابل دفاع کرد، سرانجام عبدالرحیم ماهی‌گیر حصار را به‌تصرف نادر داد.

و آن مرد برگشته روزگار، بر فراز خامهٔ ریک رفته، به نظارهٔ جمعیت آن سپاه اشتغال نمود. چون سپاه منصوره را قلیل و [سپاه] خود را کثیر مشاهده کرد، شمع و سرور بدان رخ داده، به سرکردگان سپاه خود تقریر نمود که: عساکر نادر دوران قلیل بوده، و حال به یک حملهٔ مردانه سلک جمعیت آن را متفرق و ساحققران زمان را زنده دستگیر [کرده]، و به خدمت محمد پادشاه خواهیم فرستاد. و بهر یک از غازیان و نامداران خود سفارش زنده گرفتن امیر صاحبقران را تقریر می‌کرد.

و به همین آرزوی ناکامی آن مردود زاویهٔ حیرانی مشغول بود. که ناگاه نامداران رستم‌شان و بهادران بهرام‌انتقام، چون سیلاب دونده و شهباز برنده از آن نواحی جلوریز حمله به عساکر هندوستانی کرده؛ به ضرب شمشیر آبدار و سنان جانستان سلک جمعیت [را] که در مقابل خود تعیین نموده بودند، بنات‌الشمس وار پراکنده و متفرق گردانیدند.

عساکر هندوستانی چون گلهٔ روباه از تزد غازیان کینه‌خواه فرار کرده، خود را بر تپش شاهنوازخان رسانیده، کمک [کمک] گویان فریاد می‌نمودند. که از آن جانب حسب‌القرمودهٔ شاهنوازخان شادگاهی که نایب‌مناب کابل و دلاور روزگار و سرهنگ نامدار بود، با سه هزار نفر از بهادران و سواران کابل، به معاودت سپاه شکست خوردهٔ خود، حمله به سمت عساکر منصور نمود.

اما از آن جانب، سردار و الاتبار محمد قاسم بیگ قاجار با فوجی از بهادران شیرشکار سلک جمعیت قراول پیشتاز آن طایفه را برهم‌زنه، و ارادهٔ آن داشت که خود را بر سپاه کینه‌خواه کابلی زند، که ناگاه غازیان مذکوره حمله بر عساکر منصوره کرده، فیما بین مجادله‌ای در نهایت صعوبت رخ داد. که از ضرب نیزهٔ زرمشکاف چهرهٔ گردون فلک تیره و تار گردیده، و از برق شمشیر جانستان چهرهٔ گردان و دلاوران به زعفرانی و ارغوانی مبدل گشت.

اما چون امیر اسلان‌خان؟ از وفور جمعیت آن سپاه مطلع گردید، بدون تأمل و تکاهل دست بر قاضی شمشیر آبدار نموده، با عموم سپاه خود حمله بر عساکر شاهنوازخان کرده، به ضرب شمشیر تارک شکاف سر نامداران پرلاف و گراف برخاکدان دهر می‌افتاد، و از ضرب نیزهٔ دلدوز و ناوک [جانسوز] سر [به] کیوان می‌دوختند، و پیکان خارا گذار چون برق جهانسوز در فضای هوا می‌افروخت، و از ضرب تبرزین سر نامداران چون ستارهٔ پروین نمایان گشته، و از تیر گلولهٔ مرگ آهنگ سر نامداران پر عار و تنگ‌منبک‌نما گردیده. چون ساعتی فیما بین مجادله‌ای در نهایت صعوبت رخ داد، غازیان کابلی طاقت نیاورده، فرار نمودند و به سمت کابل به در رفتند.

و شاهنوازخان، چون آن تهور و دلاوری و نامداری عساکر قزلباشیه را ملاحظه نمود، ناچار با دیدهٔ خوینار سر مرکب خود را برگردانیده، با معدودی چند، که در اجل ایشان تأخیری واقع بود، از آن مهلکهٔ خون‌آشام جان خود را از چنگ شیردمان

۲- نام سرکردهٔ فوج ایران، چند سطر بیشتر، محمد قاسم بیگ افشار ذکر شده، شاید امیر اسلان‌خان از سوی دیگر به یاری آنها شتافته باشد.

و جانب شام رسانیده، خود را به قلعه کابل افکندند.

چون شاهزدج خان از شکست سپاه خود مطلع گردید، در دم به ساختن بروج و جدار قلعه فرمان داد. و سکنه آن دیار به استحقاق آن قلعه کمال دقت و اهتمام به عمل آورده، بروج و باروی آن قلعه را مملو از تنگجی و زنبورک و صف پوزن و توپ و بادلیج نموده استعداد حرب را حسبالواقع مضبوط کرده، مستعد حرب گردیدند.

۱۰۵

علم افراشتن دارای صاحبقران به تسخیر کابل و به تسخیر در آمدن آن بلده ارم نشان

کشور گشایان روزگار دودر و عقده گشایان معانی خیر و شر، چنین به رشته گهر کشیده، ذکر می کنند که: چون صاحبقران دوران از منازل مذکوره در حرکت آمده، و در منزل ثانی از فتح خانعلی خان و قاسم خان مطلع گردید، حسبالفرمان صاحبقران چنان به نفاذ پیوست که آن پرداز و الا تبار با عا کر مقرره تحت خود عازم قلعه کابل [شده] و موکب جهانگشا نیز متعاقب آن عازم گردد.

و در ورود، سردار معظم الیه در مقابل آن حصار صفه آرابی نموده، و در یک بدن آن تزلزل کرده، و خیمه و سراپرده خود را بر سر پای نمودند. بعد از زمانی علامات سپاه صاحبقرانی ظاهر گردید، که چهره خورشید تابان از گرد و صاعقه آن تیره و تار گردیده، از صدای های وهوی گردان و نعره مبارزان و شیهه مرکبان و سرنج و غلغله نای زرین و سیمین رعشه در فلک الافلاک افتاد.

چون شاهزدج خان و باقی سکنه آن دیار اینهمه شوکت و عظمت و سپاه بی نهایت را ملاحظه نمودند، لرزه بر اعضای ایشان افتاده، به شاهنوازخان از راه ابرام در آمده، گفتند: آری، ای قلیبان نادان، چگونه تو تقریر می کردی که نادر دوران را اضافه از ده هزار آدم نمی باشد؟ چگونه مقدمه ای است، که ستاره آسمان را شماره هست، و سپاه صاحبقران را شماره و عددی نمی باشد؟

شاهنوازخان گفت: همان سپاه که اول روز آمده تزلزل نمود من همان را دیده و به خیالات سپاه صاحبقرانی تصور کردم. و هر گاه اول می دانستم که اینهمه سپاه و جمعیت دارد ترک مجادله کرده از راه صلح در آمده یگانگی به عمل می آوردم.

شاهزدج خان گفت: حال چاره ای به جز قلعه داری و متحصن گردیدن نمی داریم. هر گاه بیکدفعه از راه اصلاح در آمده، و کلید قلعه را بدان سپاریم، مردم هندوستان سالهای سال و قرنهای بیشمار ما را و اولاد و عشیره ما را لعنت خواهند کرد. و خواهند گفت که: ده روز قلعه کابل را نگاه نداشتی، از راه ترس و بیم جان خود [قلعه] مذکور،

که سرحد ممالک هندوستان است، به تصرف عساکر قزلباشیه درآمد، به آنها داد. و این لنگ به عار من نمی گنجد. تا جان در بدن و رقی در تن داشته باشم در قلعه اری کوشیده، و جانباری را به اجاق سپهر رواق گورکائی خواهم نمود.

و آن مرد خریدپشه همین خیالات را پیشنهاد خاطر خود کرده لوازم قلعه داری و جانباری را مرعی و معمول می داشت.

اما از آن جانب چون امیر کشورستان با سپاه ظفر همعنان دور و دایره آن حصار را در میان گرفت. دوسه یوم به دور آن حصار جنگ انداخته، توپ و خمپاره بسیار بردر و دیوار آن قلعه انداخته، تزلزل در ارکان محصورین افکنده اما کاری از پیش نرفت. و آن حصار را چهار طرف می باشد. و یک سمت آن مقابل به جبال است که هرگاه احدی بر فراز آن جبال درآمد و ملاحظه نماید، همگی آن قلعه در زیر پای آن شخص به نظر می آید. سکنه آن دیار چند برج قوی بنیاد در آن جبال ساخته، و معدودی چند از تفنگچیان قدر انداز را در آن قرار داده بودند، که هرگاه احدی اراده مخالفت ورزد، تفنگچیان در دفع آن کوشیده، ممانعت نمایند.

چگونگی مقدمات سرکوبی آن جبال را بسمع امنای دولت رسانیده، عرض نمودند. حسب فرمان جهانگشا به عهده فتحعلی خان سیستانی امر و مقرر گردید، که ناوگانندازان سیستانی را پیش افکنده، آن جبال قوی بنیاد را تصرف نمایند.

آن نامدار دوران، نظر به فرمان واجب الامان صاحبقرانی، موازی دوسه هزار نفر پیاده تفنگچیان زابلستانی را جلو خود انداخته، یورش بدان کوه پر شکوه نمود. در آن حمله اول محصورین آن بروج طاق صدمه عساکر منصوره را نیاورده، خود را از آن بروج پایین افکنده، برخی مقتول و بعضی زخمدار به هزار فلاکت خود را از آن کوه افکنده، به در رفتند. و نامداران سیستانی آن چند برج را که در فراز آن جبال بود، به تصرف خود در آورده، سفتاق بسته، توقف نموده، به عرض سده سینه اعلی رسانیدند که آن چند برج که تکیه بر کواکب ثابت و سیار می زد، به تصرف اولیای دولت قاهره درآمد. حسب فرمان امر و مقرر گردید که پیاده و سواره دور آن حصار را مرکز وار در میان گرفته، یاریگ خان توپچی باشی نیز از فراز آن کوه آسمان شکوه بر میان آن قلعه توپ و خمپاره می انداخت.

حسب الفرموده شاهنوازخان نیز، توپچیان ماهر که در شب تار به ضرب گلوله آتش تار مهره از قفای مار به در می کردند، در انداختن توپ سعی و جهد می کردند. از آن جانب، به اقبال ابدمال صاحبقرانی هر تیر توپ که بدان قلعه می رسید، جمع کثیری از توپچی و سپاهی را در معرض تلف می افکنده، و توپچیان شاهنوازخان از ضرب گلوله جانستان هلاک گردیدند.

چون سکنه کابل تیر گلوله توپ و خمپاره را مانند اجل ناگهان و باران ایام بهاران و تگرگ غلطان ملاحظه نمودند، هر یک خود را به کناره ای کشیده، بروج و باروی قلعه از مستحفظین خالی گردید. و حسب فرمان قضا جریان به عهده سرداران و سرخیلان و مین باشیان و غازیان امر و مقرر گردید که از اطراف و جوانب آن

حصار یورش به قلمه برده، به نیروی اقبال ابدعآل در يك ساعت نجومی نامباران ظفریته و تلبیران خرد اندیشه خود را بر روج و باروی آن حصار افکنده، دست به قتل و تاراج گشادند.

چون شاهنوازخان و شادگاهی آنهمه تهور و دلآوری را مشاهده کردند، ناچار از اصل بلده فرار کرده، خود را به اربک آن حصار که شاهزادج خان بود رسانیده محصور شدند. و جمع کثیری از سپاهیان ایشان قتل دست عساکر قزلباشیه گشته منهدم، و برخی دیگر متفرق شدند.

و آن روز و آن شب، تا وقتی که مؤذنان ندای صبح در طاق مقرنس گسردون انباختند غلفهٔ سوزن و غوغا بغرور سبهر خضرا می رسید. و هر کسی از کابلیان که از خانهٔ خود سر به در کرده، و ارادهٔ مجادله می کردند، سر خود را به یاد فنا داده به رفتگان هم آغوش می گشتند. و غازیان قزلباش در کشتن ایشان کوشیدند. اموال ایشان را نهب و غارت می نمودند.

و پادشاه عدونواز در آن محل در پشت طاق مدرسه‌ای به در آمده، به نظارهٔ آن حصار اشتغال داشت، که در آن محل [به] محله‌ای از محلات آن بلده که سر و دیوار آن تکیه برگردون افلاک می زد، سکنهٔ آن دیار فرار کرده [خود را] در آن محلات جا داده، در محافظت خود اشتغال ورزیدند.

چون کلاتران و ریش سفیدان احوال را چنان مشاهده کردند، ناچار با پیشکش و ارمغان بسیار ناله کنان و الامان گویان دوبه درگاه خیر و گیتی ستان آوردند. پادشاه ریح مسکون امان داده، آن طایفه به حضور اقدس آمده، التماس فقرای آن دیار را کردند. و به زبان حال می گفتند لسوده

که شاهها به کام تو یادا جهان تویی نادرالعصر ایرانیان
ز عدل تو ایران و توران زمین مزین شده همچو چرخ برین
ز لطفت به کابل بده تو، امان خدا می دهد سند و هندوستان
پادشاه بنده نواز آن طایفهٔ ناساز را به جان و مال امان داده، مقرر فرمود که جارچیان بلند آواز و چاوشان نغمه ساز فریاد کرده، قدغن و تأکید نمودند که احدی از عساکر منصوره هرگاه مزاحم اموال و قتل و غارت سکنهٔ کابل گردد، سرش در معرض عذاب و خطاب صاحبقرانی خواهد گردید. به مجرد استماع فرمان واجبه الاذعان، عساکر منصوره دست از نهب و تاراج بازداشتند، معاودت به اردوی کیوان شکوه نمودند.

وروزانی دیگر، که اوایل شهر ربیع الاول ۱۱۵۱ سنهٔ خمین و مائه بعد الالف بود، شاهزادج خان و شاهنوازخان با رؤسا و سرکردگان کابل، از اربک آن حصار شمشیرها درگردن و زنهار گویان وارد آستان معدلت بنیان صاحبقرانی گشتند.

۱- طبق (جهانگشا: ۳۵۹) شنبه ۳ ربیع الاول ۱۱۵۱ نادر به حوالی کابل رسید، سوم ماه قلمه محاصره شد، و شنبه ۱۲ ماه قلمه را تسلیم نمودند. محمد شفیع تهرانی هم مدت محاصره را ۶ روز نوشته است.

و خاقان منمور خوانین و سرکردگان را پرستی و نوازش کرده، سرافراز ساخت، و مجدداً [شاه‌زدج‌خان را] حکومت و فرمانروای آن نواحی گردانیده، به پندر خطاب نمود. و شاه‌نوازخان و شادگاهی را جهت استمالت متوطنان آن حدود متوجه نموده، خاطر دور و نزدیک و ترک و تاجیک را بهوظایف و عوطف بیدریغ تسلی بخشیدند، و بهغایت بیغایت خروانه امیدوار گردانیدند. لاجرم خاص و عام ولایت کابل روی توجه به اردوی همایون تافتند، و التجا یسند سدره‌المنتهی آورده، در ظلال لطف و احسان بیکران از آفتاب حوادث نجات یافتند.

واحکام مطاع لازم‌الاتباع بهنفاذ انجامید که: هیچ‌کس از اعلی و ادانی سپاه انجم‌جاه بهیک‌دانه جو و یک من گاه متعرض و مزاحم هیچ آفریده نگردند. و اگر بخلاف حکم بظهور رسد، بهعوض هر شری سری و بهجرم هر ضرری سروری تلف خواهد گشت.

و بعد از خاطر جمعی آن دیار، شاه‌زدج‌خان خزاین و دقایی که در کابل بهسبب ضبط خود داشت، کلید آن را تسلیم کارکنان درگاه جهان‌آرا نمود. بندگان گیتی‌ستان، نظر به‌آیین مروت و صلاح‌اندیشی مال‌دولت خود، کلید خزاین را جهت شاه‌زدج‌خان روانه فرموده گفت: الحمدلله و المنة کتج و خزاین دوازده ساله غازیان حال در خزانه عامره موجود است، و مرا در مال و اموال آن طمع نخواهد بود. و خزاین کابل را بدان انعام فرمود. و سکه و خطبه‌بنام نامی و اسم گرامی خواندند.

راوی ذکر می‌کند که: در محلی که رایات بیضا علامات صاحبقرانی از مملکت عراق عازم تسخیر قلعه قندهار گردیده، قهرمان دوران، امیر اعلان‌خان را در آن نواحی بهسرداری ملقب کرده، گذاشته بود. در حین حرکت از دارالقرار قندهار حسب‌الفرمان قضاچریان بهعهده آن مقرر گردیده بود، که نیابت حکومت اصفهان را به حاتم خان چمشکرک خراسانی داده، و خود بدعنوان چاچاری وارد درگاه جهان‌آرا گردد، که در سفر هندوستان در رکاب سعادت انجام بهخدمات شاهراه دین و دولت اشتغال ورزیده، از این دولت دوران عدت بی‌بهره و بی‌نصیب نگردد. آن خان والایار در بلده کابل وارد درگاه آسمان‌جاه گردیده، بهزیارت آستان معدلت بنیان مشرف گشته، مفتخر و مباهی گردید.

و موکب جهانگشا بعد از تسخیر کابل و خاطر جمعی آن دیار، موازی سه هزار نفر از عاقر قزلباشیه را با یک نفر از غلامان اخلاص نشان در نزد شاه‌زدج‌خان گذاشته، و سفارشات بسیار بدان نمود، که مترددین که آمد و رفت نمایند، باید از محل خود صحیح و سالم گذرانیده، بهمحل غزنین و از آنجا بهدارالقرار رسانیده، معاودت نمایند. و از آنجا کوچ نموده، روانه تسخیر پشاور و جلال‌آباد گردید.

۲- مؤید این خطاب سن حاکم کابل است، که محمد شفیع تهرانی (ص ۳۵) هشتاد سال ذکر کرده است.

۱۰۶

مأمور ساختن خاقان گیتیستان شاهزاده نصرالله میرزا را به تسخیر شهر لقمان و بیان محاربات طوایف تایمنی و بنکی شیری و هزاره جات و طوایف اویماقات

چنانچه سابقاً کلک جهان آرا در سلک تحریر کشید، چون صاحبقران زمان از منزل قرا باغ فرزند ارجمند کامیاب خود نصرالله میرزا را با افواج قاهره به جهت تنبیه و گوشمال طایفه راجپوت و هزاره و تسخیر قلاع ضحاک ساردوش و شهر لقمان و غیره آن نواحی نامزد فرموده بود بندگان ثواب کامیاب جهانبانی از خدمت بندگان گیتیستان مرخص و یا سیاه دریا امواج عازم مقصد فرمایشی گردیدند.

و قبل از حرکت رایات جهانبانی، حسب فرمان قضا جریان، مؤمن خان بیگ مروی [را] که در سلک یوزباشیان همیشه کشیک و مقرب درگاه جهان آرا بود، با موازی دو سه هزار نفر پیشرو سپاه ظفر دستگاه نموده، و مقرر فرمود که به نواحی هزاره و تایمنی رفته، اولاً به دفع و رفع میرخوشای هزاره مشغول [شو] و هرگاه از عهده او نتوانی بیرون آمد، متعاقب عساکر فیروز مآثر فرزند کامیاب وارد گردیده، و در دفع آن قوم اشتغال خواهند ورزید.

و مؤمن خان بیگ در حین ورود به نواحی کوهستان هزاره، اولاً دو نفر از کدخدایان خیر اندیش و خیریت خواه دولت صداقت کیش را روانه نزد میرخوشای سلطان هزاره کرده، و نامه ای بدین مضمون انشا نمودند که: در این وقت حسب فرمان جهان آرا چنان به نفاذ پیوسته، که هرگاه تمرد و سرکشی نمایی، و اطاعت و فرمانبرداری ننمایی، جمیع ایلات و احشامات تو را اسیر و قتل نموده، به درگاه جهانگشا خواهد برد. و هرگاه ترك مخالفت و عصیان نموده، از راه یگانگی درآمده، اتحاد و یکجبهتی ورزیدی، مستوجب شفقت و مرحمت بلانهایات صاحبقرانی خواهی گردید. و کدخدایان مذکور را روانه نزد آن نمود.

بعد از ورود، میرخوشای سلطان کمال برخوردار و مهربانی درباره کدخدایان به عمل آورده، جمیع رؤسا و سرخیلان هزاره جات را سرجمع کرده، چنان مصلحت نمود، که سر را قدم ساخته، با پیشکش و ارمغان بسیار عازم درگاه خلافت مدار صاحبقرانی گردد. و آن مرد خیر اندیش با فوجی از کدخدایان با پیشکش و ارمغان وارد نزد مؤمن خان بیگ [شده]، و ملاقات حاصل کرده، و از آنجا مؤمن خان بیگ مشارالیه را با کدخدایان آن روانه درگاه معالی گردانید.